

## رعایت درجه ادب در برگردان شخص و شمار

علیرضا خان‌جان

به پاره‌کلام زیر از کتاب *بیچه‌های قالیبافخانه* نوشته هوشنگ مرادی کرمانی توجه کنید:

۱. بالاخره رفتم پیش «سید درویش» پنج تا عریضه نوشتم، پنج تا شب جمعه رفتم انداختم تو چاه صاحب زمون، سر چاه اینفده گریه کردم که بیهوش می‌شدم. شب جمعه آخری نماز خوندم و خفتیدم، تو عالم خواب «آقا» ره دیدم، سوار اسب بیدن، از تو یه دره پرگلی دوشتن میومدن پایین. عمامه سبزی ور سرشون بید. چشمم که به «آقا» افتید، تعظیم کردم. «آقا» جلوشون یه قرآن بزرگ بید. دوشتن قرآن می‌خوندن. اومدن جلوی منو گفتن «ای زن بیچاره، برو نونته بزنی ور تو آب، بخور، نیتت برآورده شد». اومدم بیفتم ور پشت پاشون که یهو از خواب پریدم. یه بوی گلابی میومد که نگو، اتاق پرشده بید از بوی گلاب، از بو خوش. رفتم بالا سر بابای خجیجه، انگار صد سال بدنیا نییده. راحت شده بید، خب اینم خودش شفایه. رحمته. الهی قربونشون برم که همه کاراشون رو حکمته. به من سگ روسیاه گفتن «برو ای زن، نیتت برآورده شد». خدا خودش می‌دونه چقد بدبختی کشیدم و بس (مرادی کرمانی، ۱۳۷۹/۱۳۵۹: ۱۱۰-۱۰۹).

اکنون به ترجمه متن فوق به قلم کریس لیر و سهیلا سحابی (۲۰۰۰) توجه کنید:

2: "Finally, I went to Sa'ed Darvish, the medicine-man. I wrote five requests. I took one every week on Thursday night and tossed it into a sacred well. I wailed there until I became unconscious. On the last Thursday I said my Night Prayers there and went to sleep. In the middle of the night I saw the sacred Angel, riding on a horse down a valley full of flowers. He was wearing a green hat on His head. When my eyes fell on Him I prostrated myself. In front of Him was a great Koran from which He was reciting. He came in front of me and said: Hey! You poor wretch! Go and dip your bread in water and eat it! Your wish is granted!" I moved to fall at His feet when I

woke up with a start! The fragrant scent of Rose Water filled the whole place. I went to Khajijeh's father's side and saw that he appeared to have been departed for a hundred years. He had been released. That was a form of recovery. Thank God that all your works are wise! For me who has been like a poor dog, you sent the perfect Message: 'Hey! Woman! Your wish is granted!' God only knows how unfortunate I have been, and that is enough!" (Moradi Kermani, 2000: 140-141).

در پاره کلام مبدأ، رابطه بین طرفین گفتگو، یعنی «امام دوازدهم شیعیان» و «مادر خجیجه» به هیچ وجه رابطه متقارنی نیست. مادر خجیجه خود را در موضع فرودست و «امام زمان» را در جایگاه فرادست می بیند و از این رو، در بازگویی خواب شبانه خود، با لفظی بسیار مودبانه از امام زمان یاد می کند. در این مقاله، نحوه انتخاب از مقوله های شخص و شمار مد نظر خواهد بود.

چنانکه می بینید، مرادی کرمانی اصل «تمایز میان ضمائر تو/شما در بیان ادب»<sup>۱</sup> را در ارجاع به امام زمان رعایت کرده است. این تمایز در زبان های همچون فارسی و فرانسه دیده می شود و ناظر بر انتخاب های نشان دار از مقوله های «شخص» و «شمار» در دستگاه ضمائر است. در این گروه از زبان ها، دسته بندی های گوینده، مخاطب و سایرین با نشانه های مشخصی از طبقات یا جایگاه های اجتماعی متفاوت شکل می گیرند (به عنوان مثال، گوینده ای از گروه فرادست در مقابل مخاطبی از گروه فرودست و بالعکس). در پاره متن شماره (۱)، چندین مورد از فعل جمع در ارجاع به فرد استفاده شده که انتخابی کاملاً نشان دار است: «آقا سوار اسب بیدن»، «از دره پرگلی دوشتن میومدن»، «عمامة سبزی سرشون بید» و... (همه در گویش کرمانی). این انتخاب ها قطعاً بیانگر دید خاص گوینده نسبت به طرف گفتگوست. در زبان شناسی اجتماعی، تمایز تو/شما در زبان های موضوعیت می باید که دستگاه ضمائر در آنها به منظور رعایت ادب یا نشان دادن فاصله اجتماعی، سن و نظایر آنها برای شخص و شمار واحد در موقعیت های اجتماعی مختلف از صورت های متفاوتی استفاده می کند (وارداف، ۱۹۸۶: ۲۵۶-۲۵۱). مادر خجیجه با رعایت تمایز تو/ شما در ارجاع به امام عصر، از شمار جمع در دستگاه ضمائر فارسی استفاده می کند تا جانب ادب را نگه دارد و احترام

<sup>1</sup> T/V distinction

بایسته ایشان را در بافت فرهنگی جامعه شیعی مورد نظر منعکس کند. وی همچنین از افعال «سوار بیدن» [سوار بودند]، «می آمدن» [می آمدند] و «سرشون بید» [سرشان بود]، مجدداً در شمار جمع، استفاده کرده است تا، چنانکه گفته شد، رابطه احترام‌آمیز بینافردي<sup>۲</sup> را در ارجاع به امام زمان منتقل سازد.

از آنجایی که زبان انگلیسی فاقد تمایز تو/شما است و ضمیر he در هر دو موقعیت خنثی و مؤدبانه به کار می‌رود، نمی‌توان مدعی شد که رابطه احترام‌آمیز بینافردي در ترجمه بالا به کلی خدشه‌دار شده است مخصوصاً به این دلیل که راهکار جبرانی کاربرد ضمیر فاعلی سوم شخص مفرد و نیز صفت ملکی سوم شخص مفرد با حرف بزرگ (He و His) بخشی از خلاء این تمایز دوگانه را جبران نموده است. با این حال، از آنجایی که مؤلف در پاره‌کلام مبدأ، دستگاه فعل را در پیوند با دستگاه ضمیر در شمار جمع تصریف کرده و کنش گفتاری «احترام» را چندین بار تکرار نموده است، می‌توان از موضع احتیاط خارج شد و رأی به تضعیف نسبی کنش گفتاری یادشده و رابطه بینافردي آن در پاره‌کلام مقصد داد<sup>۳</sup>.

به نمونه دیگری توجه فرمایید. داده (۳) بند نخست رمان *ناطور دشت سلینجر* و داده‌های (۴) و (۵) ترجمه‌های فارسی آن به قلم احمد کریمی (۱۳۸۱/۱۳۴۶) و محمد نجفی (۱۳۸۸) است<sup>۴</sup>.

3. "If you really want to hear about it, the first thing you'll probably want to know is where I was born, and what my lousy childhood was like, and how my parents were occupied and all before they had me, and all that David Copperfield kind of crap, but I don't feel like going into it, if you want to know the truth. In the first place, that stuff bores

<sup>۲</sup> - برای آشنایی با معانی سه‌گانه اندیشگانی، بینافردي و متنی، رجوع کنید به کارگاه ترجمه اینجانب در شماره ۵۵ فصلنامه مترجم تحت عنوان «انواع معنا در ترجمه».

<sup>۳</sup> - بی‌آنکه قصد صدور حکمی تجویزی داشته باشم، معتقدم که مترجمان داستان می‌توانستند با اتخاذ برخی راهکارهای جبرانی مثل استفاده از واژه‌های ارزشی مانند قیدها یا عناوین حاوی مفهوم احترام نسبت به رفع این کاستی اقدام کنند؛ مثلاً بجای جمله *He came in front of me* می‌توانستند بگویند:

*His Holiness came in front of me*

<sup>۴</sup> - شایان ذکر آنکه ترجمه احمد کریمی (داده شماره ۴) قبلاً در مقاله «مسئله لحن در ترجمه» بخوبی توسط شادروان کریم امامی بررسی و تحلیل شده است (رک به امامی، ۱۳۷۲) و این نگارنده، بدینوسیله، بار دیگر بر فضل تقدم آن فرزانه فقید اذعان می‌نماید.

me, and in the second place, my parents would have about two haemorrhages a piece if I told anything pretty personal about them ...". (Salinger, 1945/1951: 3).

(۴) اگر واقعاً می‌خواهید در این مورد چیزی بشنوید لابد اولین چیزی که می‌خواهید بدانید این است که من کجا به دنیا آمدم و بچگی نکبت‌بارم چطور گذشت و پدرم و مادرم پیش از من چه کار می‌کردند و از این مهم‌هایی که آدم را به یاد «داوید کاپرفیلد» می‌اندازد. اما راستش را بخواهید من میل ندارم وارد این جزئیات بشوم. چون که اولاً حوصله‌اش را ندارم و در ثانی اگر کوچکترین حرفی در باره زندگی خصوصی پدر و مادرم بزنم هر دوشان چنان از کوره در می‌روند که نگو (ترجمه کریمی، ۱۳۴۶/۱۳۸۱: ۵).

(۵) آگه واقعاً می‌خوای قضیه رو بشنوی، لابد اول چیزی که می‌خوای بدونی اینه که کجا دنیا اومده‌م و بچگی گندم چه جوری بوده و پدرمادرم قبل دنیا اومدمن چیکار می‌کرده‌ن و از این جور مزخرفات دیوید کاپرفیلدی؛ ولی من اصلاً حال و حوصله‌ی تعریف کردن این چیزا رو ندارم. اولاً که این حرفا کسبم می‌کنه، ثانیاً هم آگه یه چیز به کُل خصوصی از پدرمادرم تعریف کنم جفت‌شون خونروش دو قبضه می‌گیرن (ترجمه نجفی، ۱۳۸۸: ۶).

ابتدا به مقابله پاره‌کلام مبدأ با ترجمه کریمی می‌پردازیم.<sup>۵</sup> مقایسه این دو در وهله نخست مبین عدم انطباق سبک از حیث میزان رسمیت است. مترجم در عبور پاره‌کلام مبدأ از «صافی زبان» مقصد گزینه‌هایی را انتخاب نموده است که با سیاق سخن (یعنی با ویژگی‌های بافت موقعیتی) همخوانی ندارند. یکی از ابعاد شخصیتی راوی یا قهرمان داستان سلینجر که نوجوانی یاغی و ضداجتماعی است، «لاقیدی و بی‌نزاکتی» بی‌حد و حصر اوست که به ندرت در گفتگو با طرف خطاب خود (یعنی خواننده کتاب و نیز شخصیت‌های داستان) جانب ادب نگه می‌دارد. یکی از مصادیق ناهمخوانی سیاق سخن در پاره‌کلام‌های مبدأ و مقصد فوق عدم رعایت تمایز تو/شما در رویداد مقصد است بگونه‌ای که همه ضمایر مورد استفاده دلالت بر کاربرد سبک رسمی دارند که به نظر نمی‌رسد با رابطه نقشی راوی - خواننده در موقعیت مورد نظر تناسب داشته باشند. در

<sup>۵</sup> - این نگارنده قصد قضاوت کلی و مقایسه عملکرد دو مترجم را در این نوشتار مختصر ندارد و صرفاً عملکرد آنها را در برگردان مقوله‌های دستوری شخص و شمار منظور نظر داشته است. در عین حال، به نظر می‌رسد همین دو داده (۴) و (۵) را بتوان در مجالی دیگر نقطه آغاز بحثی متفاوت در باره حدود آزادی مترجم در انعکاس گونه زبانی «گفتار» در رسانه «نوشتار» قرار داد و بحث بی‌سرانجامی را که هر از گاه، پیرامون کاربرد فارسی اصطلاحاً «شکسته» در ترجمه ادبیات و بطور مشخص، در برگردان دیالوگ مطرح می‌گردد، در حد بضاعت دنبال کرد.

زبان و فرهنگ فارسی، معمولاً تمایز تو/شما بین زوج‌های ضمیری برای رعایت ادب الزامی است (مثلاً صورت «تو»ی معمولی و خودمانی در مقابل «شما»ی مؤدبانه و رسمی و نیز صورتهای مؤدبانه «شما»، «ایشان» و «ایشون» در مقابل صورتهای خنثای «آنها» و «اونا»). از آنجایی که در زبان فارسی مطابقت ضمیر با فعل، چنانکه اشاره شد، از حیث شخص و شمار موضوعیت دارد و نیز از آنجایی که در این زبان عموماً امکان حذف فاعل یا ضمیر فاعلی از روساخت جمله وجود دارد، می‌توان استنباط کرد که تمامی ضمایر حذف شده در پاره‌کلام شماره (۴) «شما» بوده‌اند زیرا این گزینه است که با افعال جمع «بشنوید»، «بدانید» و ... مطابقت دستوری دارد. بدین ترتیب، کاری که پاره‌کلام مقصد می‌کند و اثری که بر جای می‌گذارد همانی نیست که پاره‌کلام مبدأ محقق ساخته است؛ بجای معرفی شخصیتی که لحن عامیانه و غیرمؤدبانه نوجوانان یاغی و ضداجتماع را به کار می‌گیرد و با مخاطب به لحنی خودمانی و غیررسمی گفتگو می‌کند، شخصیت متفاوتی به تصویر کشیده شده است که با چنان زبانی کم و بیش بیگانه است و بیشتر، نوجوانان بالاشهری عصاقورت‌داده‌ای را تداعی می‌کند که به لحن خشک و رسمی سخن می‌گویند.

اکنون ترجمه آقای محمد نجفی (داده ۵) را از نظر می‌گذرانیم. چنانکه می‌بینید، نجفی عمدتاً گزینه‌هایی را از صافی زبان و فرهنگ فارسی عبور داده است که مبین سبک غیررسمی هستند تا بتواند سیاق محاوره‌ای و عامیانه مورد استفاده راوی را بازآفرینی کند از جمله آنکه تمایز تو/شما را در انتخاب ضمیر خودمانی (و در روساخت، محذوف) «تو» و بالطبع، انتخاب شمار مفرد را در مطابقت با آن به تناسب بافت موقعیتی رعایت نموده است. وی در همین راستا، در ارجاع به پدر و مادر راوی از عنصر شبه‌ضمیری «جفتشون» استفاده می‌کند که آشکارا غیررسمی است و به اقتضای رعایت تمایز تو/شما به کار گرفته شده است (در مقایسه با گزینه رسمی «هر دوشان» در برگردان کریمی). بدین ترتیب، نجفی در کاربرد صافی‌های زبانی و فرهنگی، انتخاب‌هایی را به عمل آورده است که بی‌نزاکتی و بی‌ملاحظگی کلامی راوی را در ترجمه تا حدودی بازسازی کرده و با نوع شخصیت‌پردازی سلینجر از راوی هماهنگی دارند.<sup>۶</sup>

<sup>۶</sup> - در عین حال، به نظر می‌رسد کاربرد ضمیر «تو» به عنوان مخاطب راوی با انتظار خواننده از ژانر «روایت» همخوانی چندانی ندارد، زیرا به ندرت ممکن است راوی دانای کل یک شخص مفرد را خطاب قرار دهد. در

کوتاه سخن آنکه در ترجمه از زبان انگلیسی که فاقد تمایز تو/شما است به زبان فارسی که در آن رعایت تمایز یادشده ضروری است (انتخاب‌های ضمیری «من» در برابر «بنده» یا «اینجانب»؛ «تو» در برابر «شما»، «جناب‌عالی»، «حضرت‌عالی» یا «سرکار»؛ «او» یا «اون» در برابر «وی»، «ایشان»، «ایشون»، «نامبرده» یا «مشارالیه»؛ «ما» در برابر «اینجانبان»؛ «آنها»، «اونها» یا «اونان» در برابر «ایشان»، «نامبردگان» و ... و نیز انتخاب شمار متناسب با شخص در دستگاه ضمائر)، توجه به بافت موقعیتی بلافصل اهمیتی حیاتی دارد. در مقابل، در ترجمه از زبان فارسی به انگلیسی، هر گاه انتخاب‌های مؤلف از مقوله‌های شخص و شمار در دستگاه ضمائر با هدف رعایت الگوهای ادب (یا رسمیت) و یا عکس آن صورت گرفته باشد، مترجم می‌تواند از راهکارهای جبرانی (از جمله کاربرد قیدها یا عناوین مؤدبانه یا، در صورت امکان، انتخاب‌های نشان‌دار از عناصر واژگانی دوقطبی مثل *to pay a visit* که آشکارا رسمی است بجای گزینه خنثی و غیررسمی *to visit*) برای انعکاس کنش‌های گفتاری یادشده استفاده کند.

#### کتابنامه

امامی، کریم (۱۳۷۲). *از پست و بلند ترجمه: هفت مقاله*. تهران: نیلوفر.  
خان‌جان، علیرضا (۱۳۹۳) «انواع معنا در ترجمه»، فصلنامه مترجم، سال ۲۳، شماره ۵۵: ۱۴۲-۱۲۳.

سلینجر، جی. دی. (۱۳۸۱/۱۳۴۶). *ناطور دشت*. ترجمه احمد کریمی، تهران: مینا/ ققنوس.  
سلینجر، جی. دی. (۱۳۸۸). *ناطور دشت*. ترجمه محمد نجفی، ویراست دوم، تهران: نیلا.  
مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۹۰/۱۳۵۹). *بچه‌های قالیبافخانه*، چاپ دهم، تهران: معین.

Moradi Kermani, Houshang (2000). *Carpet Weaving Factory Children*.  
Translated into English by Chris Lear & Soheila Sahabi. Tehran: Moin  
Publishers.

---

اینجا می‌توان گزینه‌های سوم را نیز پیشنهاد داد و آن کاربرد ضمیر «شما» و تصریف افعال مربوط به آن در نثر شکسته است؛ مثلاً: آگه واقعاً می‌خواین قضیه رو بشنویین [الی آخر]. به نظر می‌رسد این پیشنهاد انتظارات خواننده را از شیوه روایت داستان از زبان راوی دانای کل برآورده می‌سازد و در عین حال، درجه رسمیت را نیز به تناسب متن مبدأ، تقلیل خواهد داد.

الگوهای ادب در ترجمه شخص و شمار ۱۳۵

Salinger, Jerome David (1945/1951). *The Catcher in the Rye*. 20<sup>th</sup> Printing.  
Boston: Little Brown and Company.

Wardhaugh, Ronald (1986). *An Introduction to Sociolinguistics*. Oxford:  
Blackwell.

\*\*\*\*\*